



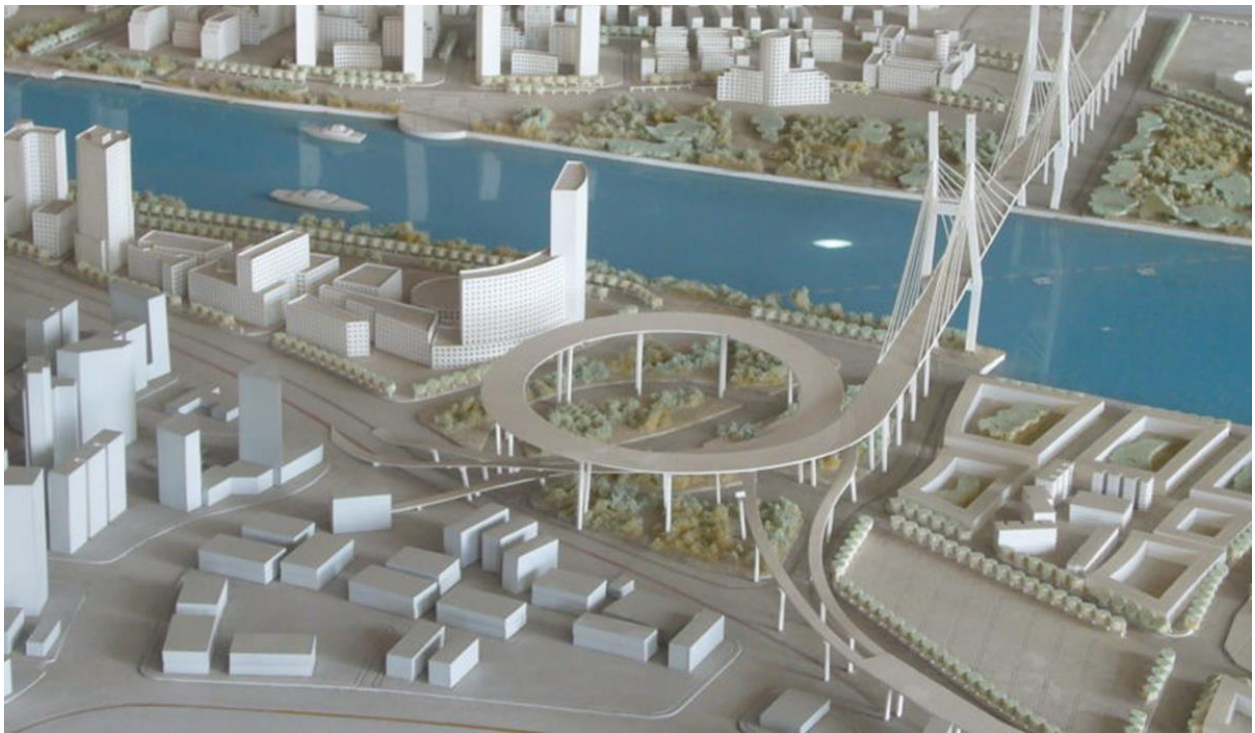
نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریگی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

## مارکسیسم و برنامه‌ریزی فضایی

استله هُلگَشِن

ترجمه‌ی: امیر مصباحی



فروردین ۱۴۰۳

**مقدمه‌ی مترجم:** استله هُلگِشِنِ مدرس ارشدِ جغرافیای انسانی در دانشگاه اُربرو در سوئد است که در کلکتیو زتکین نیز عضویت دارد. این کلکتیو گروهی است متشکل از پژوهش‌گران و کنش‌گران اکوسوسیالیست که اکولوژی‌های سیاسیِ راستِ افراطی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. هُلگِشِنِ که پژوهش‌گری است فعال در عرصه‌ی مطالعات شهری، به‌تازگی کتابی به نام **علیه بحران** نوشته است که در سال جاری از سوی انتشارات ورسو منتشر خواهد شد. جستاری که در ادامه مطالعه می‌کنید، در تارنمای **جامعه‌شناسی مارکسیستی** منتشر شده است. هُلگِشِنِ در این جستار می‌کوشد تا با مروری اجمالی بر سرگذشتِ مارکسیسم در نظریه‌ی برنامه‌ریزی، امکانی را برای بازگشتِ دوباره‌ی آن به بطن نظریه‌پردازی برنامه‌ریزی فراهم کند.

\*\*\*

از نقطه‌نظری چپ‌گرایانه، بحران‌های سرمایه‌دارانه‌ی کنونی را باید از طریق بی‌مقدار کردن چشم‌اندازهای سرمایه‌دارانه و فسیلی‌قدیمی حل کرد، و ضروری است که چشم‌اندازها و فضاهاى جدیدی برای مسکن، فراغت، کار، حمل‌ونقل، تولید و کشاورزی ایجاد شوند. با در نظر گرفتن این‌که شهرها، کشورها و زیرساخت‌های جهانی کنونی مان تا چه میزانی به انباشت سرمایه و سوخت‌های فسیلی وابسته‌اند، ناگفته پیدا است که با چالش بزرگی روبه‌رو هستیم و به برنامه‌ریزان نیاز داریم. اما درست در لحظه‌ی کنونی که بیش از هر زمانی به نظریه‌ای مارکسیستی برنامه‌ریزی نیازمندیم، چنین گفتمانی را در هیچ دانش‌رشته‌ی دانشگاهی به نام نظریه‌ی برنامه‌ریزی نمی‌توان یافت.

گرایش مجدد به مارکسیسم در علوم اجتماعی و انسانی که پس از بحران اقتصادی ۲۰۰۸ رخ داد، هنوز همتای خود را در برنامه‌ریزی فضایی نیافته است. من در مقاله‌ای تازه در نشریه‌ی **آنتی‌پود (Antipode)** رابطه‌ی بین مارکسیسم و برنامه‌ریزی فضایی را از ۳ چشم‌انداز به دقت موشکافی کردم: نخست، گفتمان پرشور و پویای مارکسیستی در باب برنامه‌ریزی که به‌واقع در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ وجود داشت؛ دوم، تاریخ اخیر نظریه‌ی برنامه‌ریزی (از دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد) و رابطه‌ی آن با اقتصاد سیاسی این دوره؛ و سوم، بستر اقتصاد سیاسی کنونی (که به‌ویژه با بحران‌های توأمان اقتصادی و بوم‌شناختی شناخته می‌شود).

## فراز و فرود نظریه‌ی مارکسیستی برنامه‌ریزی؟

هنگامی که نقدهای مارکسیستی اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ از (نظریه‌ی) برنامه‌ریزی را مطالعه می‌کنیم، از این‌که آن‌ها تا چه حد مرتبط باقی‌مانده‌اند، شگفت‌زده می‌شویم. برای نمونه، شُکری رویس

در ۱۹۸۱ بیان می‌کند که برنامه‌ریزان فاقد «نقشه‌ی واقعیت اجتماعی» ای هستند که بتوانند خودشان و کردارشان را در آن قرار دهند. بدون چنین نقشه‌ای، مسلماً برای برنامه‌ریزان دشوار است که بگویند به کجا باید برویم و نه این‌که، به بیان رویس، صرفاً «بین آرمان شهرگرایی و پراگماتیسم فنی در نوسان» باشند. به‌زعم او، اگرچه آرمان شهرگرایی «کارآیی بالقوه را از کردار آن‌ها می‌گیرد و نظریه‌شان را از اهمیت عملی‌اش محروم می‌کند، اما پراگماتیسم فنی «کردار را به مدیریت بی‌هدف تنگنای روزمره تقلیل می‌دهد و نظریه را به ابزاری فنی برای حل کوتاه‌بینانه‌ی مسائل فرومی‌کاهد.» بدون تردید، این صورت‌بندی هنوز هم کاملاً درست و دقیق است.

امروز، از آن‌جایی که مسلماً خود را در سمت مخالف نئولیبرالیسم می‌یابیم، قطعاً باید ادبیاتِ اواخرِ دهه‌ی ۷۰ و اوایل دهه‌ی ۸۰ در باب برنامه‌ریزی و رابطه‌ی آن با گردش سرمایه (لامارش)، مصرفِ جمعی (کاستلز)، و نحوه‌ی استفاده از محیط مصنوع به‌مثابه‌ی ابزار تولید (هاروی و پرتسیل) را بازخوانی کنیم. افزون بر این‌ها، باید سویی‌ی سیاستی فرآیندهای برنامه‌ریزی را اعم از این‌که برنامه‌ریزی شهری در نظام سرمایه‌داری را به مسئله‌ی کنترل جمعی نسبت می‌دهند (دیر، اسکات، روئیس و کاک‌پرن) و یا به این می‌پردازند چگونه ساختارهای درونی دولت محدودیت‌هایی را بر برنامه‌ریزی و سرمایه‌تحمیل می‌کند (فوگل‌سانگ، بیورگارد، کرک)، مورد مطالعه قرار دهیم. نویسندگانی که در این‌جا به آن‌ها اشاره کردم، این شایستگی را دارند که به صورتی گسترده‌تر خوانده شوند، هم به‌سبب کیفیت آثارشان و هم به‌خاطر این‌که بخش زیادی از این آثار هم‌چنان مرتبط‌اند.

شوربختانه، نظریه‌ی برنامه‌ریزی مارکسیستی از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد از نظرها محو شد. درست در زمانی که تعارض‌های اجتماعی جهان را از کنترل خارج می‌کرد، چنان‌که سرمایه‌شیره‌ی نیروی کار را در سراسر جهان می‌مکید و تفاوت قدرت بین توسعه‌دهندگان و طبقه‌ی کارگر ساکن در محلات شتاب چشمگیری می‌گرفت، و وقتی سرمایه قدرت فزاینده‌ای را بر توسعه‌ی شهری و برنامه‌ریزی فضایی به‌چنگ می‌آورد، نظریه‌ی برنامه‌ریزی «به‌درون» چرخید (بنگرید به بیورگارد).

هنگامی که جهان آکنده از تضادها بود، نظریه‌ی برنامه‌ریزی غربی یک «چرخش ارتباطی» را به خود دید. نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی در مقام نقد برنامه‌ریزی مدرنیستی مفرط از «بالا» که دهه‌های پس از جنگ را زیر سلطه‌ی خود گرفته بود و با الهام از «عقلانیت ارتباطی» یورگن هابرماس، فکر و ذکرشان را بر این گذاشتند که چگونه هم‌کاری و ارتباط میان بازی‌گران را بهبود بخشند. این واقعیت که نابرابری‌های چشم‌گیری در قدرت میان بازیگران وجود داشت، چیزی بود که این جهت‌گیری نظری هیچ‌گاه نتوانست با آن کنار بیاید.

برنامه‌ریزی ارتباطی، در واقعیت، غالباً به معنای اعطای قدرت بیشتر به قدرتمندان پیشین بود. مطمئناً «چرخش ارتباطی» رشته را برای سیاست‌گذارانی که نیازمند توجیهات نظری برای توسعه‌های نئولیبرالی بودند مرتبط ساخت، اما در عوض برای تحلیل انتقادی هیچ کاربردی نداشت.

اگر به بحران‌های کنونی سرمایه‌داری از طریق آرمان‌های لیبرالی برنامه‌ریزی ارتباطی یا مدیریت عمومی نوین [۱]، یعنی اداره‌ی خدمات به شیوه‌ی «تجاری» تر رسیدگی شود که برنامه‌ریزی در آن یک خدمت مشاوره‌ای است، این امر از منظر طبقه‌ی کارگر و محیط‌زیست ویرانگر خواهد بود. اما خوش‌بختانه، آرمان‌های ارتباطی دیگر آن جایگاه هژمونیک را در رشته ندارند که این امر تا حدی به‌خاطر دهه‌ها نقد روی کرده‌های ارتباطی است.

از آن جایی که در حال حاضر با بحران‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و بوم‌شناختی در پیرامون مان روبه‌رویم و به تحقیق در یک فترت گرامشایی (Gramscian interregnum) زندگی می‌کنیم که در آن کهنه در حال مرگ است و نو قادر به زاده شدن نیست، پس مطمئناً در آینده‌ای نزدیک تغییرهایی در **چگونگی و چیزی** که برنامه‌ریزی می‌کنیم، نیز رخ خواهد داد. در این شرایط، برنامه‌ریزی به کجا باید برود؟

## برنامه‌ریزی فضایی دوران بحران‌ها

اگرچه آرمان‌های لیبرالی در چارچوب نظریه‌ی برنامه‌ریزی دیگر آن قدرت چند سال پیش‌شان را ندارند، اما خصلت طبقاتی سرمایه‌دارانه‌ای که برنامه‌ریزی را ذیل نئولیبرالیسم شکل داده، تاکنون تغییر معناداری نکرده است. هم برای محیط‌زیست و هم برای طبقه‌ی کارگر فاجعه‌بار خواهد بود اگر بحران‌های کنونی را هم‌چنان با آن اراده‌ی طبقاتی مدیریت کنیم که اینک برنامه‌ریزی را تحت تسلط خود گرفته است: با سرمایه (و غالباً سرمایه‌ی مالی و فسیلی) که کلید پرسش‌های چه چیزی، کجا، برای چه کسی، به دست/با چه کسی، و چگونه را در برنامه‌ریزی در اختیار دارد.

ما نیازمند این هستیم که مارکسیسم را به نظریه‌ی برنامه‌ریزی بازگردانیم، اما به دلایلی چند نمی‌توانیم این کار را با رونوشت نعل‌به‌نعل متونی از دهه‌ی ۷۰ و ابتدای دهه‌ی ۸۰ انجام دهیم. یک دلیل‌اش این است که روی کرده‌های مارکسیستی پیشین (اغلب منحصرراً) بر پرسش برنامه‌ریزی چیست، به جای برنامه‌ریزی **چه باید باشد**، تأکید می‌کردند.

با بحران‌های سرمایه‌دارانه، اعم از اقتصادی، بوم‌شناختی، بهداشتی، سیاسی، اجتماعی و جز این‌ها، که ما را احاطه کرده‌اند، هیچ چاره‌ای نداریم جز آن که هم‌زمان بر سر این‌که [برنامه‌ریزی] چیست و چه باید باشد بحث کنیم.

روی‌کرد مارکسیستی به چند دلیل ارزشمند است. یکی به خاطر آن که طبقه را به کانون تحلیل خود می‌آورد. سیاست‌هایی را که به نفع طبقه‌ی حاکم‌اند، می‌توان در سایه‌ی ایدئولوژی‌ها و نظریه‌های بسیار متنوعی (مثل روی‌کردهای ارتباطی) هدایت کرد، اما یک برنامه‌ریزی فضایی که به سود طبقه‌ی گسترده‌ی کارگر (شامل تهی‌دستان رنگین‌پوست شهری، کشاورزان کوچک، بی‌خانمان‌ها، کارگران گیگ و بسیاری دیگر) باشد، بدون وارد کردن طبقه به قلب بحث امکان‌پذیر نیست. منظورم این است که نه‌تنها بفهمیم که چگونه برنامه‌ریزی پیامدهای متفاوتی را برای گروه‌های مختلف به دنبال دارد، بلکه دریابیم که چه‌طور مالکیت مستغلات، دفترهای معماری و برنامه‌ریزی، شرکت‌های ساخت‌وساز، سرمایه‌گذاران و جز این‌ها خصلت طبقه‌ی خاصی را برای برنامه‌ریزی در نظام سرمایه‌داری به بار می‌آورند. برای فهم این مسئله لازم است که تحلیل‌های مهم مارکسیستی پیرامون رابطه‌ی دولت و طبقه‌ی سرمایه‌دار را نیز بازگردانیم؛ چیزی که از ابتدای دهه‌ی ۸۰ در نظریه‌ی برنامه‌ریزی حضور نداشته است.

امروزه، فهم بحران‌های اقتصادی و بوم‌شناختی بسیار حیاتی است. رویکردی مارکسیستی، در این‌جا، مطلوب است چرا که علت نهایی این بحران‌ها را در نیاز [سرمایه] به سود و انباشت بی‌پایان می‌داند؛ یعنی چیزی که رشد اقتصادی (تعیین‌کننده‌ی بحران‌های بوم‌شناختی) و تناقض‌های موجود در انباشت سرمایه (مانند بحران‌های اقتصادی) را پدید می‌آورد. افزون بر این، مارکسیسم عزیمت‌گاه جذابی برای اندیشیدن به چگونگی حل این بحران‌ها، از طریق فرآیندهای تخریب خلاق است که از سرمایه‌گذاری‌های ضدادواری کینزی [۲] فراروی می‌کند. با این حال، مطمئناً تلاش‌های بسیار بیش‌تری از سوی مارکسیست‌ها در هر بخشی از این تحلیل نیاز است.

## به‌سوی برنامه‌ریزی اکوسوسیالیستی

اگر برنامه‌ریزی فضایی را، به پیروی از نگرش نیکوس پولانتزاس به دولت، به‌مثابه‌ی **تراکم‌یافتگی مادی روابط اجتماعی** مفهوم‌پردازی کنیم، نتیجتاً باید بر چگونگی ایفای نقش برنامه‌ریزی در مبارزات اجتماعی تمرکز گسترده‌تری داشته باشیم. تأملات من در **آنتی‌پود** عمدتاً بر طبقه متمرکز است اما وقتی بحث بر سر

این است که برنامه‌ریزی اکوسوسیالیستی در عمل چگونه می‌تواند باشد، مسلماً لازم است که آن را با نظریه‌ها و کردارهای فمینیستی و ضدنژادپرستی ترکیب کنیم.

در این جا مجال برای تشریح دقیق ملزومات عملی بدیل‌های مارکسیستی و اکوسوسیالیستی نیست. مطمئناً به تلاش‌های بیش‌تری نیاز داریم — و این در حقیقت همان چیزی است که مقاله‌ی **آنتی‌پود** خواستار آن است. من صرفاً با اشاره به یک جهت‌گیری مشخص و با ارزیابی دوباره‌ی ۵ پرسش یادشده‌ی مرتبط با برنامه‌ریزی، از چشم‌اندازی مارکسیستی، این جستار را در این جا به پایان می‌برم.

از نظر این که **چه چیزی** را باید برنامه‌ریزی کرد، لازم است که به‌جای ارزش مبادله، بر مبنای ارزش مصرفی برنامه‌ریزی کنیم. راجع به این که برنامه‌ریزی به‌دست **چه کسی** انجام شود، برنامه‌ریزی را باید اجتماعات، شهرداری‌ها و ایالت‌ها هدایت کنند، نه سرمایه یا مشاوران‌اش. در خصوص پرسش **برای چه کسی**، وظیفه‌ی اصلی برنامه‌ریزی بهبود زندگی طبقه‌ی کارگر (با تعریف گسترده‌ی آن) در چارچوب محدودیت‌های سیاره‌ای است. درمورد پرسش **کجا**، تولید را باید در جایی مکان‌یابی کرد که بیش‌ترین سودمندی (یا کم‌ترین آسیب) را برای محیط‌زیست و طبقه‌ی کارگر به همراه داشته باشد. به همین صورت، حمل‌ونقل، زیرساخت‌ها و حتی مصرف را نیز باید بر اساس اصولی مشابه سازمان داد.

و سرانجام این پرسش مطرح می‌شود: **چگونه؟** بدون برنامه‌ریزی گسترده‌ی دولتی به صورتی که به‌لحاظ اجتماعی پذیرفتنی باشد، هیچ راهی برای اجتناب از یک بحران بی‌سابقه‌ی اقلیمی وجود ندارد. به تاسی از روپس باید هم از پراگماتیسم فنی فراروی کنیم و هم از آرمان‌شهرگرایی. ما نه نیازی به مدیریت هر روزه‌ی نظام‌های دیروزی داریم و نه ایده‌هایی که از ناکجاآبادی در آینده‌ای نامعلوم انتخاب شده‌اند. این دوگانگی بین پراگماتیسم فنی و آرمان‌شهرگرایی را می‌توان با تمایز بین برنامه‌ی حداقلی و برنامه‌ی حداکثری که در نظریه‌ی سوسیالیستی یافت می‌شود، مقایسه کرد. یک نمونه‌ی جالب توجه در این جا، **دبی بوکچین** و جنبش شهر نترس (Fearless City movement) او است که **صراحتاً خواستار ترکیبی** از برنامه‌های حداقلی و حداکثری شده است. من بر این باورم که این دقیقاً همان چیزی است که به آن نیازی نداریم: بوکچین درخصوص این که چگونه از پراگماتیسم روزانه به دنیایی خیالی برویم که در آن همه‌چیز کامل است، هیچ حرفی برای گفتن ندارد. آن چه ما بدان نیازمندیم برنامه‌هایی **انتقالی** (transitional programs) است که مبارزه‌های کنونی را با بینش‌های سوسیالیستی پیوند دهد.

ما به جای برنامه‌هایِ حداقلی که در منجلاّبِ پراگماتیسمِ فنی گرفتارند، و به جای برنامه‌هایِ حداکثری که با آرمان‌شهرگراییِ محض‌شان محدود شده‌اند، به یک نظریه‌ی برنامه‌ریزیِ مارکسیستی نیاز داریم که بتواند ما را در تبیینِ صریح - و انجام - اصلاحاتِ سوسیالیستی یاری کند؛ اصلاحاتی که می‌کوشند نظام سرمایه‌داری را به چالش بکشند.

## پی‌نوشت

مقاله‌ای که من در آن خواهان بازگشتِ (نظریه‌ی) برنامه‌ریزیِ مارکسیستی شده بودم، در *آنتی‌پود*، یک نشریه‌ی برجسته‌ی جغرافیایی، منتشر شد.<sup>[۳]</sup> شاید با خودتان فکر کنید که بهتر بود این مقاله در یک نشریه‌ی برنامه‌ریزی به چاپ می‌رساندم، چرا که احتمالاً در آن جا بیش‌ترین دخالتِ مستقیم را می‌داشت. خب، صادقانه بگویم که تلاشم را کردم.

در نشریه‌ی *نظریه‌ی برنامه‌ریزی*، یکی از داوران به من گفت که به «شکستِ تاریخیِ مارکسیسم» که شامل «کشتار/نسل‌کشیِ میلیون‌ها شهروند از جمله نسل‌کشیِ نژادی، صرف نظر از گولاگ‌ها، گرسنگی‌ها و جابه‌جایی‌های دسته‌جمعی» و هم‌چنین چین، ویتنام و کره‌شمالی می‌شد، توجه کنم.

در نشریه‌ی *نظریه و عملِ برنامه‌ریزی*، سردبیران (پس از گذشتِ بیش از ۵ ماه) تصمیم گرفتند که مقاله را حتی برای داوری نیز نفرستند چرا که «بسیار جانب‌دارانه» نوشته شده بود. من نخستین کسی هستم که اذعان می‌کند این مقاله مطمئناً در طول زمان تکمیل و اصلاح شده است، و علتِ رد شدنِ آن در نشریه‌های برنامه‌ریزی می‌تواند دلایل متعددی داشته باشد. اما هم‌چنین گمان می‌کنم که این قضیه چیزی را در موردِ وضعیتِ این دانش‌رشته به ما می‌گوید.

\* این مقاله ترجمه‌ای است از *Spatial Planning and Marxism* نوشته‌ی Ståle Holgersen که در این [لینک](#) یافته می‌شود.

## یادداشت‌ها:

[۱]. New Public Management: رویکرد در مدیریت عمومی که می‌کوشد با بهره‌گیری از الگوهای تجاری بخش خصوصی در مدیریت، به مدیریت بخش عمومی جنبه‌ای «تجاری‌تر» ببخشد. این رویکرد در دهه‌ی ۱۹۸۰ با روی کار آمدن دولت تاچر در بریتانیا در دستور کار قرار گرفت.

[۲]. Keynesian countercyclical investments: نوعی سرمایه‌گذاری اقتصادی برای کاهش رکود در اقتصاد و افزایش رشد اقتصادی.

[3]. Ståle Holgersen, “[On Spatial Planning and Marxism](#): Looking Back, Going Forward,” *Antipode*, 52(3): 800–824 (2020).